مورخ ۳۱ جولای ۱۹۱۲ در منزل مستر و مسس پارسنز در دوبلین: درباره احساسات روحانی و تأثیرات انبیا در پرورش این احساسات

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ۳۱ جولای ۱۹۱۲ در منزل مستر و مسس پارسنز[[1]](#footnote-1) در دوبلین:[[2]](#footnote-2) درباره احساسات روحانی و تأثیرات انبیا در پرورش این احساسات[[3]](#footnote-3)

#### (خطابات جلد دوم، ص. ۱۹۰–۱۹۶)

من از مسس پارسنز بسيار ممنونم که سبب شده با شماها ملاقات و معاشرت می کنم. من يک انسان شرقی هستم و شما از اهالی اين بلاد غرب هستيد. ممکن نبود اجتماع ما در يک جا، لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام، لهذا از او بسيار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است. من از شرق آمدم، چون به اين بلاد رسيدم، به بلاد امريکا رسيدم، ديدم ملّت در مادّيات خيلی ترقّی کرده است. چه در تجارت، چه در صناعت، چه در علوم مادّيه ترقّی زياد نموده است. مملکت از هر جهت معمور است. همچنين در بلاد اروپا ترقّيات مادّيه در نهايت درجه است و روز به روز هم تزايد پيدا می کند. و لکن ديدم که ترقّيات روحانی تدنّی کرده است، احساسات روحانيّهٔ ملکوتيّه کم شده است، توجّه به خدا کم شده است، جميع قلوب متوجّه به امور دنيا شده است، هرکس آرزو می نمايد که حيات جسمانيش ترقّی کند و ثروت دنيوی بيابد راحت و آسايش ناسوتی حاصل نمايد. مختصر اين است؛ احساسات مادّی بسيار است و احساسات ملکوتی کم و در جميع اطراف جهان چنين است

ولی از برای عالم انسانی، سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر، راحت و اطمينان جز با توجّه بملکوت اللّه حاصل نشود. جسد از مواهب مادّيه متلذّذ گردد، امّا روح از فيوضات الهيّه زنده شود. سرور حقيقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نيست، زيرا عالم بشری محاط بلايا و رزايا است، انسان معرض هر بلائی و مصيبتی است. هر انسان لابد بر اين است که غمی و غصّه ای دارد، هر يک از جهتی. مثلاً شخصی است در نهايت ثروت، امّا مزاجش عليل است، از اين جهت محزون است. شخصی در نهايت صحّت است، امّا يک مصيبتی بر او وارد می شود، يک طفلی از اطفالش يا يکی از نزديکترين اقربايش يا يکی از بهترين دوستانش می ميرد و از اين جهات محزون است. شخصی ديگر ملاحظه می شود دشمن دارد و دشمنان پا پی او می شوند، از اين سبب مغموم است. و اگر از جميع جهات سرور او مکمّل باشد، محسود واقع می شود و از اين جهت در غم و غصّه است. خلاصه راحتی از برای انسان در اين جهان نيست نفسی نمی توانيد بيابيد که غم و غصّه نداشته باشد. امّا اگر احساسات روحانی داشته باشد توجّه به ملکوت الهی داشته باشد، اين از برای او مدار تسلّی است. وقتی که توجّه به خدا می کند، احساسات روحانی می يابد، هر غم و غصّه را فراموش می کند. اگر از جميع جهات بلايا بر او هجوم کند، تسلّی قلب دارد. وقتی توجّه به خدا می کند، جميع اين حزن و هموم و غموم زائل می شود، نهايت فرح و سرور حاصل می کند، بشارات الهی احاطه می نمايد. در نهايت ذلّت عزّت برای خود می بيند، در نهايت فقر خود را غنی می بيند.

در زمان قديم وقتی آمد که احساسات روحانی نماند، مادّيات غلبه کرد و جميع افکار بشر حصر در ناسوت شد. کسی را توجّهی به خدا نماند ابواب معرفت اللّه مسدود شد، نار محبّت اللّه به کلّی خاموش گشت، جميع بشر در بحر مادّه غرق شدند. حضرت ابراهيم ظاهر شد، بحر روحانيات به موج آمد، انوار ملکوت طلوع کرد، نفحه حيات در قلوب دميد، روحانيات ظاهر شد، قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادّيات کرد، نور هدايت برافروخت تا آنکه عالم بشر به انوار ملکوت الهی احاطه گرديد. بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد، ظلمات مادّيه جهان را در بر گرفت، از خدا غافل شدند، توجّهی به ملکوت نماند. حضرت موسی ظاهر شد، عَلَم ديانت را بلند کرد، به بيان ملکوت مباشرت نمود، شمع هدايت روشن شد، انوار ملکوت از هر جهت تابيد، اسرائيليان منجذب بملکوت اللّه شدند. بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت، عالم را ظلمات احاطه کرد، مردم مشغول به امور جسمانی شدند، احساسات جميع بشر مادّی شد، جميع قلوب تعلّق به عالم ناسوت يافت و جميع ناس مانند حشرات تنزّل در اعماق زمين کردند و جميع نوع انسان مانند حيوان شد، ابداً احساسات روحانی نماند، ابداً نور هدايت نماند، جميع ملل غرق مادّيات شدند. در چنين حالتی کوکب مسيح طالع شد، صبح هدايت دميد، انوار ملکوت روشن شد، احساسات روحانيّه نبعان کرد، قلوب منجذب به خدا شد، ارواح مستبشر به بشارات گرديد، روحانيات بر مادّيات غلبه کرد، به درجه ای رسيد که مادّيات را هيچ حکمی نماند. مدتی بر اين منوال گذشت، بعد جزيرة العرب تاريک شد، وحشيّت به ميان آمد، خونخواری به ميان آمد، اقوام عرب با يکديگر به حرب پرداختند، خون يکديگر را ريختند، اموال يکديگر را غارت می کردند، اولاد يکديگر را اسير می نمودند. در همچو حالتی حضرت محمد در جزيرة العرب ظاهر شد، اين قبائل و عشائر وحشيّه را تربيت کرد، اين نفوس گمراه را هدايت نمود، اين نادانان را به نورانيّت مدنيّت منوّر ساخت، نفوس تربيت شد، احساسات روحانيّه حاصل گرديد، توجّه به خدا تحقّق يافت. بعد باز بهم خورد، کوکب نورانی هدايت غروب کرد، ظلمت ضلالت احاطه نمود، قوای مادّيه بروز و ظهور کرد، احساسات دينيّه نماند، قلوب تاريک شد، عقول تدنّی کرد. در اين وقت حضرت باب در ايران ظاهر شد، کوکب حضرت بهاء اللّه طلوع نمود، انوار ملکوت به اشدّ قوی بتابيد، قوای مادّيه در شرق مضمحل گرديد، احساسات مادّيه نماند، نورانيّت آسمانی طلوع کرد، وحشيّت مندفع شد، تربيت الهيّه ظاهر گرديد، قوای معنويّه تأثير نمود و غفلت و ضلالت خلق کم شد.

و الآن در ايران، نورانيّت بهاء اللّه چنان احاطه کرده است که نفوس تربيت می شوند. خلقی پيدا شده اند که مثل ملائکه گشته اند که به جان و دل متوجّه ملکوت اللّه هستند و غرق در بحر روحانيات هستند. رحمانی هستند، نورانی هستند، آسمانی هستند. ابداً اعتنائی به اين دنيا ندارند. کار می کنند، صنعت دارند، مشغول به تحصيل معيشت هستند و نهايت همّت را می نمايند، لکن قلوبشان متوجّه به خدا است، روحشان مستبشر به بشارات اللّه است، اخلاقشان بسيار ترقّی کرده است، از اخلاق مذمومه در ميانشان نمانده. به جميع خلق عالم مهربانند، جميع بشر را دوست می دارند، کلّ را اقوام و خويشان خود می دانند، عالم انسان را يک شجر می نامند و جميع افراد بشر را بمنزله برگها و شکوفه ها و اثمار آن شجر می دانند. نهايت آرزويشان صلح عمومی است و اعتقادشان وحدت عالم انسانی. مشتاق ترقّی علوم و فنونند و ساعی در آنچه سبب علوّ عالم انسانی تعصّباتی ندارند، تعصّب مذهبی ندارند، تعصّب جنسی ندارند، تعصّب وطنی ندارند، تعصّب سياسی ندارند، تعصّب لسانی ندارند. از جميع اين تعصّبات آزادند. روی زمين را يک وطن ميدانند و جميع بشر را يک ملّت می دانند و جميع نفوس را بندگان حق می شمرند و خدا را به جميع بشر مهربان می دانند، لهذا آنان با جميع بشر مهربانند، هيچ مقصودی ندارند، جز رضای خدا آرزوئی ندارند، جز محبّت قلوب انسان. به جهت حصول اين مقام بلاهای زياد ديده اند، احزاب سائره بر اينها هجوم آوردند و به نهايت تعصّب برخاستند، اموال اينها را غارت کردند و به درجه ای که بعضی نفوس را جسدشان را سوزانيدند، و لکن اينها ابداً فتور نياوردند و هر روز هدف تيری شدند و در هر وقت جانفشان بودند و به کمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند. تا اين که ناصرالدّين شاه مُرد تعرّض به اينها کم شد، قدری امنيّت پيدا کردند و حالا بيشتر از پيش می کوشند تا جميع بشر با يکديگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عائله واحده يابد و در اين خصوص نهايت جانفشانی می نمايند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظلمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زائل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند.

نظر به اين جهت است که من اين سفر بعيد را قبول کردم و تا به اينجا آمدم که تا شرق و غرب به هم التيام يابد، نهايت ارتباط حاصل کنند، معاونت يکديگر نمايند و سبب راحت يکديگر شوند. اگر شرق و غرب به همديگر الفت پيدا کنند، عَلَم صلح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کلّ راحت و آسايش حاصل شود. لهذا تضرّع و زاری به ملکوت الهی می کنم که خدا اين وجوه را روشن و اين قلوب را نورانی نمايد، جانها را به بشارات آسمانی مستبشر کند تا جميع در پناه خدا محفوظ مانيم و در ظلّ عنايت او به نهايت سعادت برسيم، راحت جسمانی يابيم و سعادت روحانی جوئيم و از جميع جهات به نهايت آرزو و آمال خويش برسيم. اين است آمال، من اين است مناجات من به خدا.



1. Mrs. Parsons [↑](#footnote-ref-1)
2. Dublin [↑](#footnote-ref-2)
3. خطابه در منزل مسيس پارسنز، دوبلين(۲) ٣١جولای ١٩١٢(عصر) (شعبان ١٣٣٠)

شرح در بدايع الآثار ج ۱ ص ١٧٣ [↑](#footnote-ref-3)